

# لیبرالیسم علیه خودش

کارل اشمیت و مناقشات لیبرال دموکراسی



کارل اشمیت از اندیشمندانی است که امروزه طیف متنوعی از فیلسوفان و متفکران راست‌گرا را جذب خود ساخته است. اگر چه عده‌ای اشمیت را از جمله پیمان‌گزاران محافظه‌کاری جدید می‌خوانند اما به واقع جای دادن وی در این گروه سخت دشوار می‌نماید به هر روی انتقادات اشمیت به اصول لیبرالیسم و دموکراسی، وضع وی را به محافظه‌کاران بسیار نزدیک می‌سازد و همین مسئله مبنای قوی برای محافظه‌کاران در حمله به لیبرالیسم فراهم ساخته است.

## ویچارد پالامای

احیای علاقه‌مندی به کارل اشمیت آن طور که در ظاهر به نظر می‌رسد ناآشنا می‌گردد. اشمیت به ویژه آن که بسیاری از آثار اخیر، حاصل کار محققانی از طیف ایدئولوژیک چپ بوده است به نظر برخی مفسران، تلاش‌های اخیر برای طرح مجدد کارهایش به دلیل اتهام همکاری وی با رژیم نازی نه فقط ناخوشایند بلکه غیر ضروری است. با وجود این، علی‌رغم آن که نوشته‌های اشمیت به طرز آشکار ناپذیری مایه نگرانی است اما این نوشته‌ها بر نظر پهلوان سیاسی معاصر تأثیر منفی نداشته جای گذاشته است اشمیت در دوره واپس‌به‌عنوان یکی از حقوق‌دانان پیشرو آلمانی مطرح شد و رهگذر شعاری از کتاب‌ها و مقالات حیرت‌انگیز، بزرگ‌ترین تحلیل‌گر رژیم و پتران‌گرایان پذیر آن شد. در چنین فرآیندی بود که وی به سوی بررسی تحریک‌کننده رابطه میان لیبرالیسم و دموکراسی رهنمون شد. به عقیده وی در جوامع معنوی شده توده‌های مدرن، مورد اول ریشه‌های دومی را توضیح می‌کند. در نتیجه بسیاری از مفاهیم محوری لیبرال دموکراسی نظیر حاکمیت عمده نمایندگان، افکار عمده مشروطیت و توافق، از ارزش‌ها و رویه‌هایی که به آن‌ها معنا می‌دهند جدا شدند.

چنین نقدی از لیبرال دموکراسی چالش‌هایی را ایجاد کرده است. امروزه اصول لیبرال دموکراسی به ویژه مسیر اشکال مباحثات سیاسی را به محاق فرورده است. با وجود این، واقعیت چنین نباید آنگاه منطبق نیست اغلب لغزش‌های لیبرال دموکراسی به سادگی برای تدارک مشروطیتی دروغین برای سیاستمداران و نهادهایی مورد استخفافه قریب‌گردد که این سپاس‌تمندان فخرت خود را از آن می‌گیرند. لیبرال‌های راست جدید نظیر هاینکه از یک سو، و لیبرال‌های سوسیال دموکرات‌هایی نظیر رات و دور کین از سوی دیگر

به تفاوت‌های میان نظریه و پراکسیس اشاره کرده اند اما هیچ یک از این گروه‌ها به موضوع نسبت همیشگی آموزش‌هایی که در شرایط کلاماً متفاوت قرن بیستم پدید شدند یا دولت‌های بزرگ مقیاس، جوامع پیچیده و اقتصادهای بین‌المللی امروز نمی‌پردازند. آن چه که در ادامه می‌آید به توضیح مباحثی می‌پردازد که نوشته‌های اشمیت برای بازنگری در لیبرال دموکراسی پیشنهاد می‌کند.

## لیبرالیسم

برای مقاصد تجلی، بهتر است که لیبرالیسم را به عناصر فلسفی، اجتماعی و سیاسی آن تجزیه کنیم و تک‌تک آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. هر چند خود اشمیت اصرار داشته که عناصر یاد شده ابعاد یک نظام جامع، متعادل و متناهی‌نگار است. اشمیت اعتقاد داشت که مفروضات اجتماعی و سیاست لیبرالیسم به نحوی جدی در جوامع مدرن جریان دارد و لذا نیروی اصول فلسفی آن را تضعیف می‌کند.

در سطح فلسفی، لیبرال‌ها پایبند به مفاهیم برابری، آزادی، فردیت و عقلانیت اند. آن‌ها نظر بر این دارند که این معنا که مخالف این عقیده هستند که فردی به طور طبیعی تابع فردی دیگر باشد. این عقیده به معنای آن نیست که همه انسان‌ها شیء هم‌اند بلکه فقط نظر بر این ایده است که انسان‌ها ارزش اخلاقی یکسانی دارند. به جای جستجوی تضمین برای نوعی برابری در ستم‌ها به شیوه سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها، لیبرال‌ها خواهان آن هستند که هر کسی بر اساس مبنایی مشابه با دیگران، فرصتی برابر برای ارائه توانمندی‌هایش داشته باشد. تمسک آن‌ها به آزادی در راستای چنین تقصیری از برابری است. چون لیبرال‌ها به طور سنتی در تلاش برای بیشترین آزادی برای فرد بودند که منطبق با انتظاری حق میزان برابری از آزادی برای سایر اعضای جامعه باشد. به نحوی مشابه برابری خواهی آن‌ها نیز پافشاری آن‌ها بر سر تقدم اخلاقی فرد است. به هر گونه جمع اجتماعی را به دنبال دارد. بالاخره، به عقیده اشمیت، آن‌ها نیز مانند عقل‌گرایان مدعی‌اند که رویکردها در قلمرو عمومی باید نسبت به تعدیلات و بررسی‌های انتقادی باز باشند. بنابراین، اعتبار آن‌ها را می‌توان از مردم.

همان‌طور که در توضیح بالا اشاره شد، لیبرال‌ها این چهار مفهوم را به گونه‌ای تصور می‌کنند که به شیوه‌های خاصی با هم مرتبطند. پیوستگی این تفهیم در قرابت خاص میان خود این مفاهیم نهفته نیستند. فقط طرفداران، از این ایدئولوژی‌ها این مجموعه مفاهیم

خاص را به گونه‌ای کاملاً متفاوت درک می‌کنند بلکه در میان خود لیبرال‌ها هم فهم عمیقاً متفاوتی بر سر این موضوع وجود دارد که چرا این مفاهیم در سطح فلسفی این گونه با هم سازگارند و پیامدهای سیاسی ناشی از آن‌ها کلامتد به لحاظ فلسفی، فهرست لیبرال شامل فردگرایان روش‌شناختی، کل‌گرایان، مانده‌گرایان و ایدئالیست‌ها، چپ‌گرایان و راست‌گرایان، سوسیالیان و طرفداران حقوق طبیعی است. در حالی که از حیث سیاسی، این فهرست آزادی خواهان مطلع بارز آزاد تا مطلق‌ترین سوسیال لیبرال دولت رفاه را شامل می‌شود. به اعتقاد اشمیت چیزی که چنین طیف متفاوتی از جمله‌ها را به هم پیوند می‌زند باوری مشترک به اهمیت اخلاقی امر فردی در چهار چوب هر نوع نظام اجتماعی و ویلور به اهمیت و رقابت میان افراد در تمامی حوزه‌های زندگی به منزله ابزاری برای رسیدن به حقیقت و خرسندی است. چنین نگرشی است که به ایدئولوژی لیبرال تشخیص می‌بخشد.

در این مفاهیم محوری را می‌توان در نیروهای اجتماعی یافت که لیبرالیسم تجلی آن‌ها است و در شکل‌دهی به آن‌ها کمک می‌کند. به لحاظ تاریخی، مهم‌ترین عامل مؤثر در شکل‌گیری فردگرایان، جنگ‌های مذهبی و ظهور علم مدرن در سده‌های شانزدهم و هفدهم و گستر از فنونالیسم به سرمایه‌داری از همان سده‌ها تا سده نوزدهم بوده است. عامل لول منجر به ظهور خواست تساهل مذهبی شد که در پس‌پشت پایبندی‌های لیبرال‌ها به عقل‌گرایی و برابری اخلاقی افراد قرار دارد. دفعه عمومی لیبرالیسم در مورد صیانت از توانایی هر فرد برای تعقیب پرورش خود از خیر، تا آن‌جا که می‌تواند تعقیب این امر توسط دیگران نگردد، به میزان زیاد ریشه در خلعتگاه یاد شده دارد. از این رو، لیبرال‌های سنتی از آن دسته آزادی‌های مدنی و فردی دفاع می‌کنند که برای زیستن افراد بر اساس باورهایشان، بی‌آن‌که به خاطر عقاید دیگران، به باکردها و دیدگاه‌های سیاسی خود مورد تعدی قرار گیرند ضروری است. عامل دوم تحول نظام فنونالیسم به سرمایه‌داری و توسعه‌یادش حمله لیبرال‌ها به منزلت‌اندیشی و پایبندی آن به برابری فرصت‌ها پیش رفته نظم بسته حقوق مدنی دوره فئودالی با آن نظام سلسله مراتبی استیارات استراتیگیک‌ها به سمتی حرکت کرد که راه برای نظم برابرخواهانه کاپیتالیستی هموار شد. حد نظامی که در آن، موقعیت اجتماعی و موفقیت فرد علی‌الظاهر بازتاب تلاش و توانایی خود اوست نوعی

شیوه زندگی که به طور کامل در اقتصاد آزاد تحقق یافته است. برخی از لیبرال‌های معاصر و بسیاری از منتقدین لیبرال‌ها ویژگی‌های حاصل از چنین خاصیت‌های اجتماعی را به دیدگاهی شکاکانه ذهن گرایانه ماتریالیستی و خودخواهانه می‌نگرند. اما به طور سنتی، لیبرال‌ها همیشه نگران چنین نگرش‌هایی بوده و از آن اجتناب می‌کردند. در واقع، اشمیت به این نتیجه رسید که لیبرال‌ها خصلت‌انگاشی خوش‌بینانه و کمال‌گرایانه به سرشت انسانی داشته‌اند تا رویکردی بدبینانه. هر چند لیبرال‌ها بر حق افراد برای تعقیب برکشت‌های خود از امر خیر اصرار دارند اما برای آن‌ها همه بلورها یا اسلوب‌های زندگی ارزشی برابر ندارند یا تکیه بر روش‌های تجربی در علوم مدرن و دفاع پروتستانی از آزادی و جدایی لیبرال حافظه مدعی‌اند که ما این حق را داریم که از زندگی (یا بی‌ارزشی) غایبمان را برای خودمان درک کنیم. در واقع، این تنها راه ظهور حقیقت و اخلاق است. بر اساس این تزلزل‌ناپذیر و رویه‌ها فقط زمانی قابل دفاع است که افراد اجازه داشته باشند آموزش‌ها را به محک تجربه بپردازند و آن‌ها را مورد پرسش قرار دهند و مطلقیت هر از گله نامعمول یا باقوه نامتعارفی را دنبال کنند. شیوه‌ای از زندگی با پایوری که ناب بررسی‌های دقیق علم را نداشته باشد ارزش این را ندارد که در لوگویت گول قرار گیرد. به همین سبب، لیبرال‌ها بر این باورند که مزیت‌های شخصی فقط از طریق تأثیرشان برای زندگی‌های ما به فعل در می‌آید. برای دولت یا هر گروه که در صدد تحمیل عقاید خود به یاقی افراد جامعه‌اند، این خطر وجود دارد که به خطایی جزم‌گرایانه گرفتار شده جمعیت را دلسرد سازد و به کسادای ختم شود. افراد باید در تکب خطا شوند تا بتوانند یاد بگیرند و بیاموزند.

چهارم سیاسی لیبرالیسم منتج از عناصر فلسفی و اجتماعی است که در بالا از آن‌ها یاد شد. چون خواست تأسیس دولت بر پایه اصول لیبرالیسم حاصل تراز‌های سیاسی است که در اثر جنگ‌های مذهبی و اقوال فئودالیسم پدیدار شدند. همان‌طور که ساختارهای اجتماعی مبتنی بر منزلت یا جایگزینی مناسبات قهری‌خادی میان برابری‌های مدنی تحلیل می‌رفتند، ساختارهای سلسله مراتبی سیاسی نیز از بین رفتند. دولت، مانند جامعه به مثابه کله سر بر آوردن تا به منزله اجتمعی ارادی دیده شود که از رهگذر رعایت دوسویه اعضایش انسجام پاینده‌اشتی از نظم سیاسی که در نظر به قرار داد اجتماعی خلاصه شده است.

اشمیت سه مولفه اساسی توافق سیاسی لیبرال را متمایز می‌سازد: جدایی دولت از جامعه مدنی، حاکمیت قانون و پارلمانتاریسم. جدایی دقیق دولت از جامعه مدنی در مرکز سیاست لیبرال قرار دارد. قصد دولت فقط تنظیم و تسهیل تعاملات اجتماعی است تا جایگزینی اندک دولتی نهادهای اجتماعی به جای ابتکار عمل فردی. حاکمیت قانون طراحی شده است تا تضمین نماید که دولت نقش تنظیمی خود را ایفا نموده و قانون را به شیوه‌ای بی‌طرفانه اعمال می‌کند تا بدین وسیله انصاف و صداقت را در جامعه تضمین نماید. بر اساس این برداشت قوانین می‌باید اقتدار غیر شخصی خود جهانشمول را بازتاب دهند.

اسمیت نهادهای سیاسی لیبرال را پارلمانتاریسمی در نظر می‌گیرد تا دموکراتیک در حالی که دموکراسی در نهایت به شکلی از خود ندارد. کشدگی اجتماعی رهنمون می‌شود که هم جدایی دولت و جامعه مدنی و هم حاکمیت قانون را از بین می‌برد. پارلمنتاریسم آن‌ها را مفروض می‌گیرد و بر آن صحنه می‌گذارد. به عقیده اشمیت برای لیبرال‌ها مشروعیت توافق‌ات پارلمانی ناشی از حقیقت و عدالت آن است تا صرفاً اقتدار پارلمان در صدور فرمان لیبرال‌ها بر عکس صورت‌بندی‌های برابری و برابری حاکمیت اقتصاد دارند که به جای *in auctoritas* و *in veritas* است که شالوده قانون را تشکیل می‌دهد. منطق پارلمانی ناشی از بلور عمومی لیبرال‌ها به وقت و نقد است به عقیده اشمیت «جوهر پارلمان، مشورت عامه در برابر امرین علمه و استدلال عمومی، مخالفه بحث و جست‌آوری عمومی و نوعی مذاکره است» چون لیبرال‌ها عقیده دارند که در دل «این فرایند مواجهه تفاوت‌ها و عقاید است که یک اراده سیاسی واقعی بروز می‌کند». همان‌طور که به نحوی شایسته است بتوانم نقل می‌کند: «هر پارلمان ایده‌ها با هم برخورد می‌کنند و از برخورد ایده‌ها با هم است که نشانه‌ها و شواهد (مطلوب) حاصل می‌شود».

به عقیده اشمیت معاصر مفهوم، یعنی عناصر سیاسی و اقتصادی اجتماعی امروز لیبرال پیوندی ناگسستنی با هم دارند و بخشی از فرایند تاریخی واحدی را تشکیل می‌دهند. لیبرالیسم ناقص‌تر زیادی با تصویر از خود و آرمان‌های طبقه متوسط نوظهور طبقاتی دارد و به عنوان یک آیین در سده‌های هجدهم و نوزدهم عمل می‌کرد. این طبقه به واسطه چنین اصولی به دنبال حذف نخبگان اشراف‌سالار و ولایت به زمین و بنا کردن محیطی جدید بود که مناسب نیازهای تجارت صنعت و پیشه‌ها باشد. در برابر این‌ها، جامعه مساکن و مسئله مراتبی اشراف طبقه متوسط معرف نوعی تصور از جامعه به منزله اجتماعی از شهروندان خودانگاز و مسئول است که در تعقیب

تربوی و پیشرفت‌مادی و معنوی با هم عمل می‌کنند. چنین مفروضاتی شاید در سده‌های هجدهم و اوایل قرن نوزدهم مقبولیتی داشته‌اند اما در قرن بیستم این مفروضات یا پریش‌های جدی مواجه‌اند همان‌طور که همواره قدیمی تر اند. حیت یعنی ما کس، ویر گفته بود ظاهر را در جوامع صنعتی شده سودهای که از یک سو شرکتهای بزرگ حقیقی و سایر سازمان‌های لغزری در آن سلطنت و از سوی دیگر نمایندگان کار کردی زیادی پیدا کرده‌اند. نوع عملیات فرهادی که لیبرال‌ها تصور می‌کنند یا مخاطرات جدی مواجه شده است. فرایند اول به ترویج افراد را گرفتار ساختارهای سلسله مراتبی و قاعده‌مند انارکات دیوانسالار کرده و مدیران و کارگزاران حرفه‌ای را جایگزین اشراف و نخبگان (کارگزاران) می‌سازد. فرایند دوم پیچیدگی جوامع صنعتی را شدت بخشید که به موجب آن توانایی‌های برای جمع کردن تنوع‌های اجتماعی حاصله در درون یک چهارچوب اخلاقی و شناختی به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته. هر چه افراد بیشتر در گیر منطق نشی‌ها و کارکردهای متکثر و هر از گاه متضاد شوند و به سلسله منابع قناعت و اطلاعات لفظی متناقض که به طور فزاینده در حال رشدند بمباران شوند ظرفیت آن‌ها نیز برای جهت‌گیری‌های خودمدارانه در جهان تقویت می‌گردد. چنین نتیجه‌ای، این‌ها را از جهت‌گیری‌های پارلمنتاریسم و از این بین می‌برد. به علاوه این نتایج پیوندی ناگسستنی با کار سازمان یافته حاصل نمودند که با تهدید سلطه سیاسی و اقتصادی اجتماعی طبقه متوسط، باقوه بزرگترین چالش

هر مونی لیبرال محسوب می‌شود. لیبرالیسم و دموکراسی به عقیده اشمیت پیوند میان لیبرالیسم و دموکراسی پیوندی صرفاً اتفاقی است و این دو مبتنی بر اصولی هستند که متاثر با اصل برابری است. لیبرالیسم بر اساس اصل آزادی برابری صوری استوار است. بر پایه این آموزه همه افراد به موجب مساوات بیشتر کشتن برابرند. منزلت و پایگاه مالی ایتنای تولد معین نیست بلکه می‌باید از رهگذر رقابتی متصفاه تعیین شود که طی آن هر کس فرصتی برابر دارد تا به شیوه خود (در صورت موفقیت) به مراتب بالا (زاد) در صورت شکست به مراتب

فروست) جامعه دست یابد. برابری بر اساس این تفسیر مترادف با تفاوت و تولید نتایج متفاوتی است. در مقابل، دموکراسی بر پایه اصلی از برابری جوهری یا ذاتی استوار است. به اعتقاد اشمیت، شهروندان هویتی برابری در چهارچوب حلقه برابری‌ها را مفروض می‌گیرند. چون حقوق برابر فقط زمانی معنای شایسته‌ای دارد که همگونی برقرار باشد. چنین استدلالی به محدودیت‌هایی بر سر مشورت صورت‌گرایانه در آن باستان و امپراطوری بریتانیا منجر شد.

لیبرال دموکراسی به خطا این دو برداشت از برابری را با هم خلط می‌کند. اشمیت با تکیه بر مدل راندنکال روسو از لیبرال دموکراسی به این نکته اشاره می‌کند که چگونه روسو بر داشت لیبرال از قرار داد و اگر تجسم قوانین یا قابلیت علم و جهانشمول است. با برداشت دموکراتیک از شهروندان همگن که از رهگذر کالاهای عمومی به هم پیوند دارند یک کشه می‌کند. به عقیده اشمیت «قرار داد تفاوت‌ها و تخلف‌ها را مفروض می‌گیرد» به طوری که مصرف توافق میان گروه‌ها و افراد مختلف جامعه مدنی بر سر یک چهارچوب مشترک است. اما از آنجا که روسو متضمن همگنی کالاهای عمومی برای تحقق آن است، اشمیت معتقد است که ایده قرار داد با قانون سیاسی لغزری زیادی در نظر به روسو است.

تفسیر گری لیبرالیسم و دموکراسی، مانندی که حق رای در مراحل اولیه سرمایه‌داری محدود بوده توجه کسی را جلب نکرد. در گذشته لیبرال‌ها شهروندی سیاسی را با مالکیت پیش شرط‌های تحصیلی و مالی ضروری برای تصمیم‌گیری‌های «مستقل» پیوند می‌دیدند. بنابراین، کارگران و زنان، گروه‌های عسکری بودند که (از منظر کت در تصمیم‌گیری‌ها بر اساس رأی‌دهی) کنار گذاشته می‌شدند. لیبرال‌ها امیدوار بودند که آموزش عمومی و تضییع بازار به تدریج این دسته را توانمند سازد تا همه افراد بالغ بتوانند در انتخابات شرکت کنند اما وضعیت جامعه صنعتی توجهی مسبب به تکلیف میان لیبرالیسم و دموکراسی شد. بسط حق رای به تمام افراد جامعه بر اساس برداشت لیبرال از برابری صوری جهانشمول است. خاص، برابری جوهری را که دموکراسی متضمن آن است بی‌اعتبار ساخت. در جمع، توده‌ها به لحاظ جامعه‌شناختی و روش‌شناختی ناهمگن‌اند و لذا نهاد‌های دموکراتیک، ممالو از منابع و هیجانات متضادی می‌شوند که جمع کردن همه آن‌ها با تکیه بر استدلال عقلانی ناممکن است. در نتیجه، حکومت و پارلمان یا خطر رفته در لور مواجهه است و وضعیتی که اشمیت به خوبی در پارالیسم قطعی شده عصر و ایما شناخته بود. در این وضعیت



**پیوند میان لیبرالیسم و دموکراسی پیوندی صرفاً اتفاقی است و این دو مبتنی بر اصولی هستند که متاثر با اصل برابری است.**

برخاست لیبرال از این که هر حزب و گروهی طاری فرصت برابر است دولت را در معرض خطر فروپاشی قرار می‌دهد. تنها پاسخ لیبرالی به این وضعیت ترس و نگرانی توکودیل و میل از «جبریت اکثریت» است. دموکراسی تودهای و اقتصاد صنعتی مدرن سه ویژگی اساسی استقرار سیاسی لیبرال را تهدید می‌کنند. اول آن که عوامل یاد شده اضمحلال جامعه مدنی در ساختارهای بوروکراتیک «دولت مطلق» را تسریع می‌کند. سیاست تودهای و نظام اقتصادی بسیار پیچیده تقاضاهای فزاینده‌ای را بر دولت از ناحیه گروه‌های سازمان‌یافته و منابع متنوع تحمیل می‌کند. در نتیجه جامعه و اقتصاد سیاسی می‌شوند و نقش کلاسیک دولت به عنوان ناظر صرف «حوزه خصوصی» دیگر غیر قابل دفاع می‌شود. دوم، این نتایج در عوض، این‌ها را حاکمیت قانون را نقض می‌کند. در چنین وضعیتی، دیگر اعلان رسمی هنجارهای جهانشمول کفایت نمی‌کند. در یک نظام پیچیده که مسائل تنظیمات مفصل اقتصادی و اجتماعی است دست‌رسی به مقاصد متنوع با انصیبات خاص، متضمن مجامعه میان دعوی رقیب بر سر منابعی است که ضرور باید جای همدیگر قرار می‌گیرند. صورت‌جایم در دوی این فرایندها کارایی پارلمان را از بین می‌برد. برای شروع، هدف دموکراتیک دست‌رسی به نوعی بسن همگنی میان حاکم و تابع، چهارم‌ای می‌فایند از پارلمان ترسیم می‌کند. به عقیده اشمیت هر اختلاف از آنجا که مردم نه‌اندی که مبنی بر مباحثات نمایندگان مستقل است هیچ توجه خود آئینی برای وجودش ندارد. این گونه است که استدیکالیست‌های آنارشویست که ونیست‌های طرفدار شور و سایر طرفداران دموکراسی مستقیم، به دنبال جایگزین کردن شبکتهای از هیات‌های خود اداره کنند. همان طوری که حزب به عنوان کشمکش چلی افراد را می‌گیرد. مجدلات هم به سوی کشمکش‌های میان منافع سازمان‌یافته سوق می‌یابد. این احزاب هستند که با تنظیم برنامه‌ها و دستکاری رفتار رای‌دهندگان بحث انتخاباتی را هدایت و کنترل می‌کنند. اشمیت با تأکید بر نقطه نظر موسکا و میخلر در باب نظریه «سازمان» اظهار می‌کند که «توده‌ها از رهگذر عمل دستگام‌های تبلیغاتی برنده می‌شوند. دستگام‌های که پیشینه تلاش آن‌ها مبتنی بر توسل به منافع و هیجانات آبی است. بحث به معنای واقعی که ویژگی خاص گفتگو و مذاکره است متوقف شده. احزاب امروزه با یکدیگر روبه‌رو نمی‌شوند که بر سر عقاید بحث کنند بلکه مانند گروه‌های اجتماعی و اقتصادی قدرت به حلق و کلب در باب منافع متقابل یکدیگر و فرصت‌های قدرت مشغول‌اند».

بنابراین، به عقیده اشمیت دموکراسی تودهای به جای تقویت لیبرالیسم، آن را از فرم خارج می‌کند. دموکراسی به جای گسترش ابزارهای لیبرال برای بحث در درون جماعتی ناهمگون، مباحثات عقلانی را زایل می‌سازد و اراده همگن و رسمی عوام را جایگزین می‌سازد تا زمانی که امر مردمی نسبتاً محدود باشد. تناقض میان این دو مفهوم باقی می‌ماند. پیچیدگی و تنوع جوامع مدرن صنعتی، پایه‌های یک کالای عمومی را مست کرده که صورت‌بندی عقلانی یک اراده عمومی وابسته به آن بود. فرایند تمایز زایی کار کردی هم یوپولیسم اخلاقی و هم یوپولیسم شناختی را تقویت کرده است. از آنجا که فقط به نحوی عقلانی خواهان کالاهای متنوع و قیاس‌ناپذیرند بلکه تا حدی دست به انتخاب انواع مشابه و گاه متناقض از گستردلات در زمینه‌های متفاوتی که در آن عمل می‌کنند می‌زنند. در یک چنین شرایطی کارگزاری جمعی تحت عنوان «مردم» وجود ندارد که با یک اراده عام عمل کند. بلکه گروه‌های نخبه متنوعی وجود دارند که به نام خود عمل می‌کنند تا اراده عمومی را از طریق تبلیغات آموزش و دستکاری‌های سازمان‌یافته خلق و شکل دهند. زاگوین‌ها دلسویکها و لیبرال دموکراسی‌های رادیکال همه به نوعی درگیر این مشکل بودند و به سوی اشکال متنوعی از دیکتاتوری‌های دموکراتیک کشیده شدند. اشمیت در نتیجه تحلیل خود اظهار می‌کند که تأکید عمومی حاکمان که به شیوه انواع روش‌های تزاری تولید می‌شود، مستلزم اشکال روان‌شناختی و غیر عقلانی ترغیب است. این ترغیب بیان قابل قبولی از دموکراسی در جامعه تودهای ارائه می‌کند. فقط چنین روندی است که «تجلی مستقیم ذات و قدرت دموکراسی» را به دست می‌دهد. به طور هم‌زمان، چنین رویه‌ای بر خلاف کل منطق لیبرالیسم عمل می‌کند و آن را از بین می‌برد.

تلیخیص و ترجمه محمد رضایی منبع:

«Carl Schmitt and The Contradiction of Liberal Democracy» in Richard Bellamy, Rethinking Liberalism.

دوره ۱۳۹۰